

## بازهم در باره "شیوه برخورد به بورژوازی ملی"

نقدی بر نظرات و مواضع رفیق عبدالله مهتدی

حمید تقوائی

مقدمه: مباحثاتی که حول مساله تحولات خلیج بین رفیق عبدالله مهتدی و دفتر سیاسی در جریان است، برخلاف دوره قبل که مساله ارزیابی از تشکیلات کومه له محور قرار گرفته بود مسائل پایه ای نظیر موضعگیری در قبال سیاستهای جهانی امپریالیسم، شیوه برخورد به انقلاب و قیام، نقد ناسیونالیسم کرد (این بار نه در درون تشکیلات بلکه در عملکرد سیاسی اش در جنبش ملی و رابطه اش با امپریالیستها) و غیره را به موضوع پلیمیک تبدیل کرده است. با این همه شباهت این دوره بحثها با دور قبل در این است که در باره هیچیک از مقولات مورد بحث حرف تازه و نگفته ای وجود ندارد. در ادبیات حزبی و ماقبل حزبی مارکسیسم انقلابی، و در دور اخیر کمونیسم کارگری، همه این مقولات و متدولوژی برخورد به انقلاب گرفته تا نقش بورژوازی ملی و تا رابطه جنبشها و احزاب و غیره بارها مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. نفس اینکه علیرغم اینها امروز دوباره مجبوریم این بحثها را تکرار کنیم خود نشان دهنده این واقعیت است که مشکل در تئوری و اشتباهات و بدفهمی های نظری نیست. مساله در اساس خود بر سر اختلاف و اصطکاک جنبشهای مختلف اجتماعی است. با اینهمه تا زمانی که صاحب نظران این جنبشها تحت نام مارکسیسم و طبقه کارگر مواضع خود را توجیه و تئوریزه می کنند، ناگزیر باید با حربه نقد نظری به مقابله برخاست. هر چند مخاطب این بحثها خود اصول نظری مارکسیسم را از بر باشد.

نوشته های رفیق عبدالله از جوانب مختلف قابل نقد و بررسی است. تا کنون رفقا ایرج آذرین، ایرج فرزاد و کورش مدرسی از زوایای متعددی به این نوشته ها برخورد کرده اند. من بحث خود را به بررسی مواضع رفیق عبدالله در برخورد به بورژوازی کرد محدود میکنم. این به نظر من یک شاخص پایه ای در فهم و نقد مواضع و نظرات او در قبال کل تحولات اخیر خلیج فارس و کردستان عراق نیز هست.

### برخورد غیر طبقاتی به انقلاب

اساس انتقاد رفیق عبدالله به دفتر سیاسی (منظورم نقد سیاسی اوست و نه اتهامات تشکیلاتی و اخلاقی که خود بحث دیگری است و در آخر این نوشته بآن اشاره خواهم کرد) اینست که از دیدن و حمایت از یک انقلاب و قیام اصیل مردمی سرباز می زند. رفیق عبدالله می پرسد:

"آیا این یک انقلاب بود، یک قیام مردمی بود که باید از آن پشتیبانی کرد، و یا یک حرکت ارتجاعی، یک عصیان تحریک شده از طرف ناسیونالیسم کرد و امپریالیسم آمریکا بود که شایسته هیچگونه پشتیبانی نیست..."

ظاهراً رفیق عبدالله به شق دیگری در ارزیابی انقلابها قائل نیست. یک انقلاب یا مردمی و اصیل است و یا توطئه. در حالت اول باید از آن پشتیبانی کرد و در حالت دوم آنرا افشا نمود. حسن این متد شناخت البته سادگی و سراسری آنست. با این متد می‌شود مثلاً پدیده‌هایی نظیر "قیام ۲۸ مرداد" و یا "انقلاب سفید" را توضیح داد و باین نتیجه رسید که "شایسته هیچگونه پشتیبانی نیست". اما اشکالش در این است که فقط در چنین مواردی کاربرد دارد و متأسفانه در برخورد به انقلابها و قیامهای مردمی و اصیل که معمولاً نه تماماً قابل پشتیبانی و نه قابل مقابله‌اند، راهی به کسی نشان نمی‌دهد.

مارکسیستها برای شناخت انقلابها متد دیگری دارند. آنها اولاً معتقدند که هر مبارزه‌ای، مبارزه طبقاتی است، حتی اگر بر سر حق تعیین سرنوشت باشد. بنابراین بجای دسته‌بندی انقلابها به "مردمی" و "توطئه" سعی می‌کنند یک تحلیل طبقاتی از انقلاب بدست بدهند، یعنی روشن کنند کدام طبقات با چه منافعی در مقابل یکدیگر ایستاده‌اند، انقلاب کدام مسائل اساسی را بجلو رانده و در دستور مبارزه طبقاتی قرار داده، چه مسائل سیاسی و اجتماعی را می‌خواهد و بطور ابژکتیو می‌تواند حل کند، و غیره. ثانیاً هدف مارکسیستها از این شیوه بررسی نه دسته‌بندی متافیزیکی انقلابها، بلکه روشن کردن مسائلی نظیر اینست که: انقلاب چه منفی برای کارگران دارد؟ منافع انترناسیونالیستی طبقه کارگر چه نوع برخوردی به انقلاب را ایجاد میکند؟ صف مستقل کارگران چگونه و بر اساس چه شاخص‌هایی از صفوف اقشار و طبقات دیگر متمایز میگردد؟ چگونه و بر چه مواضع و سیاستهایی کارگران میتوانند متحدتر و قویتر و آگاهتر در برابر بورژوازی از انقلاب بیرون بیایند؟ و ...

اینها "مولفه‌های کمونیستی برخورد به جنبش‌های توده‌ای" است، مسکوت گذاشتن این مسائل اساسی و قلمفرسائی کردن در مورد مردمی بودن انقلاب، نه کمکی به شناخت و تحلیلی طبقاتی انقلاب می‌کند و نه می‌تواند سر سوزنی به روشن کردن وظایف کارگران و کمونیستها نزدیک شود.

توضیح این نکات در صفوف ما بهیچوجه تازگی ندارد. این نوع برخورد و تحلیل از تحولات انقلابی، سنت همیشگی حزب ما بوده است، و از همان ابتدا یکی از وجوه تمایز مارکسیسم انقلابی از جریان‌های دیگر، ارزیابی انقلاب ۵۷ بر این مبنا بود. در ادبیات ما این بحث آخرین بار در نقد رفیق منصور حکمت به وحدت کمونیستی (مقاله آناتومی لیبرالیسم چپ) و در مقابل متد دسته‌بندی انقلابها به دمکراتیک و سوسیالیستی به تفصیل و عمیقاً باز شده است. در آنموقع کسی تصور نمیکرد که روزی ناگزیر خواهیم شد همین بحث‌ها را، این بار در مقابل متد عقب مانده‌تر تقسیم انقلابها به "مردمی" و "توطئه" تکرار کنیم.

اما مساله در اینجا تنها شیوه برخورد و متدولوژی شناخت نیست. همانطور که مشکل چپ غیر کارگری ایران نیز این نبود. یکی از خواص سیاسی این متدولوژی بدر بردن بورژوازی از زیر تیغ حمله کارگران است.

## تحولات عراق و بورژوازی کرد

ظاهراً چنین مقدر شده است که در هر تقابل نظری میان کمونیسم و کارگری و چپ غیر کارگری، پای بورژوازی ملی بوسط کشیده شود. در انقلاب ۵۷ ایران باید سیاست "حمایت در عین انتقاد"، "برخورد دوگانه"، "حمله با نوک کند" و غیره به بورژوازی ملی نقد و افشا میشد، و امروز باید همین نوع برخوردها به بورژوازی ملی کرد

رفیق عبدالله مینویسد:

"من پشتیبانی کردن از این جنبش توده‌ای و قیام و آمل برحق و عادلانه مردم را وظیفه حتمی کمونیستها... تصور میکنم." و بعد اضافه میکند "در عین حال و از همان ابتدا باید عنصر سوسیالیستی و کارگری را در این جنبش توده‌ای تقویت کرد، به متمایز شدن، استقلال و رشد آن کمک نمود، و نیز از حرکات و شعارها و پلاتفرم‌های رادیکال و دمکراتیک در این جنبش پشتیبانی نمود. این‌ها مولفه‌های کلاسیک و اصولی برخورد به جنبش‌های توده‌ای است که من بدرستی در قطعنامه‌ها به آن اشاره کرده‌ام."

یکی از این مولفه‌های کلاسیک که در لیست فوق از قلم افتاده، و بخصوص در بررسی رویدادهای کردستان عراق اهمیت تعیین کننده‌ای پیدا می‌کند، نقد و افشاگری پیگیر نیروها و احزاب بورژوائی اپوزیسیون در جنبش‌های توده‌ای است. اما گویا در برخورد به بورژوازی "خودی" کرد باید با دقت و وسواس از کاربرد این اصل اجتناب کرد. و درعوض، آنطور که خواهیم دید، باید در فکر تمهیداتی برای "تنظیم مناسبات تفاهم آمیز" با او بود.

حقیقت آنست که تقویت و دفاع از صف مستقل کارگران اگر بخواهد از حد شعار و تعارف با طبقه کارگر فراتر برود، معنایی بجز افشای بورژوازی اپوزیسیون و مقابله با توهّمات ناسیونالیستی در صفوف کارگران نمی‌تواند داشته باشد. قطعنامه اول نه تنها در این زمینه هیچ وظیفه‌ای برای کمونیستها قائل نیست بلکه بر عکس خود عامل ایجاد توهّم نسبت به بورژوازی کرد است. معنا و مضمون سیاسی و عملی این قطعنامه نه دفاع از عنصر کارگری و سوسیالیستی بلکه تقویت عنصر بورژوائی و ناسیونالیستی در خیزش توده‌ای است.

در مقدمات قطعنامه درباره لشکر کشی و جنگ آمریکا، خیزش توده‌ای در عراق، مناسبات آمریکا با رژیم عراق، نسبتا به تفصیل توضیح داده شده، اما عملکرد و نقش بورژوازی کرد در این تحولات مطلقا مسکوت گذاشته شده است.

قطعنامه اعلام می‌کند که "هدف اساسی لشکر کشی و جنگ آمریکا در منطقه اعاده و تثبیت هژمونی امپریالیسم آمریکا در جهان بود." بسیار خوب. اما آیا رفیق عبدالله در این تردیدی دارد که اتحادیه میهنی کردستان و دیگر احزاب بورژوائی کرد مستقیما در خدمت این هدف قرار گرفتند؟ آیا بورژوازی کرد سیاست "وابسته کردن سرنوشت مردم کردستان و جنبش کرد به مصالح امپریالیستی" را که قطعنامه دوم به آن اشاره میکند از همان فاز اول شروع نکرده بود؟ آیا قطعنامه‌ای که ادعای "تقویت عنصر سوسیالیستی و کارگری" را دارد نباید این سیاست را پیگیرانه افشا می‌کرد؟ نباید توهّمات ناسیونالیستی، که در اثر مجاهدت نیروهای بورژوای کرد تا حد توهّم به امپریالیسم ارتقا پیدا کرده بود، به مقابله بر می‌خاست؟

قطعنامه نه تنها این کار را نمی‌کند بلکه با تاکید بر جدا کردن فاز "جنگ امپریالیستی" از فاز "خیزش توده‌ها" عملکرد بورژوازی کرد در فاز اول را نادیده می‌گیرد تا نه آنطور که خود ادعا می‌کند خیزش مردم بلکه در واقع جنبش ناسیونالیستی در فاز دوم را لکه دار نکند. واقعیت آنست که اتحادیه میهنی کردستان و دیگر متحدینش در هر دو فاز بطور پیگیر و منسجمی یک سیاست را تعقیب کردند: سیاست تبدیل مردم و جنبش کردستان به زائده سیاستهای امپریالیستی. کسی که حساب این دو فاز را از یکدیگر جدا میکند عملا چشم کارگران را بر این واقعیت می‌بندد، و نه به استقلال کارگران بلکه عملا به تبدیل آنان به دنباله رو سیاست ناسیونال - امپریالیستی بورژوازی کرد کمک می‌کند.

این معنای عملی سکوت در مقابل سیاستهای بورژوازی کرد و تفکیک فازها، در بخش "نتایج سیاسی و عملی" قطعنامه آشکارتر می‌شود. اینجا دیگر صریحا بورژوازی کرد از رفیق عبدالله پیام پشتیبانی و همدردی دریافت می‌کند.

"برقراری ارتباط کمابیش فشرده در سطوح مختلف با اپوزیسیون کرد عراقی و بویژه اتحادیه میهنی کردستان نوشتن نامه رسمی به آنها در توضیح مواضع خودمان، ابراز همدردی و پشتیبانی و نیز انتظارات و پیشنهادهایمان. تلاش برای پیدا کردن بیشترین دوستان و امکانات برای حال و آینده."

آیا صریح‌تر و روشن‌تر از این میتوان به سیاست "وابسته کردن سرنوشت مردم کردستان و جنبش کرد به مصالح امپریالیستی" مهر تائید زد؟ حتما رفیق عبدالله اعتراض خواهد کرد که "واضح است که من نه پشتیبانی از سیاستهای این اپوزیسیون، نه پشتیبانی از استراتژی جهانی، منطقه‌ای و داخلی آنها، بلکه برقراری روابط تفاهم‌آمیز و اظهار همدردی در قبال سرکوب رژیم عراق را در نظر دارم، از توضیح مواضع خودمان کسب امکانات و غیره صحبت می‌کنم، از برقراری ارتباط برای کمک به بقا و تداوم فعالیت‌مان در منطقه و برای پیشبرد بهتر سیاستمان در آنجا حرف می‌زنم..."

از کجا واضح است؟ شما قطعنامه‌ای نوشته‌اید که در آن مطلقا هیچ انتقادی به استراتژی جهانی، منطقه‌ای و داخلی اپوزیسیون بورژوائی کرد نشده سهل است، نامه رسمی همدردی و پشتیبانی هم برای او ارسال شده. آیا چنین سندی، هر نیتی که داشته باشید، بجز حمایت سیاسی از اپوزیسیون بورژوائی کرد معنای دیگری می‌تواند بدهد؟ رفیق عبدالله سعی می‌کند چنین وانمود کند که این بند قطعنامه برقراری ارتباط با اپوزیسیون کرد و کسب امکانات و غیره را مد نظر دارد. او توجیه مضمون صریحا راست و سازشکارانه اعلام همبستگی با اتحادیه میهنی کردستان، این اقدام دفتر سیاسی را شاهد می‌آورد که "در دوره‌ای که جنگ آمریکا علیه عراق شروع شده و ارتباط ما با رفقایمان در آنجا قطع گردیده بود، خود رفیق حکمت و نیز دفتر سیاسی از من خواستند که با اتحادیه میهنی ارتباط بگیرم و سعی کنم امکانات ارتباطی از آنها بدست آورم. آنموقع رفیق حکمت فکر نمی‌کرد که این کار سنت طبقاتی ما را در کردستان دود می‌کند و به هوا می‌برد."

بی شک الان هم کسی فکر نمی‌کند که ارتباط گرفتن با اتحادیه میهنی خلاف سنت ماست. آنچه این سنت را دود می‌کند و به هوا می‌برد اعلام همبستگی سیاسی با اتحادیه میهنی برای، و در واقع به بهانه، کسب امکانات است. از کی تا بحال ما این رسم را داشته‌ایم که برای احزاب و نیروها و دولتهای بورژوائی که با آنان مناسبات عملی و دیپلماتیک داریم نامه رسمی ابراز حمایت و همدردی بفرستیم؟ از کی تا بحال تنظیم مناسبات عملی با احزاب بورژوائی اپوزیسیون موضع‌گیریهای سیاسی ما را تحت تاثیر قرار داده و سر از قطعنامه‌های سیاسی ما در آورده است؟

بحث بر سر مناسبات عملی و مصالح تشکیلاتی نیست، بر سر اعلام همبستگی با نیروهای بورژوازی کرد، آنها در شرایطی است که این نیروها راس‌تترین و ضد کارگری‌ترین سیاستها را اتخاذ کرده‌اند. رفیق عبدالله در نوشته "تخطئه انقلاب..."، بحث نسبتا مفصلی دارد تحت عنوان "تنظیم مناسبات با نیروهای اپوزیسیون ناسیونالیستی کرد چگونه باید باشد؟". خود همین عنوان بی اختیار این سوال را پیش می‌آورد که مگر چه شده است؟ روابط ما با اتحادیه میهنی بهم ریخته؟ تنش و اصطکاکای پیش آمده؟ کسی مناسبات تا کنونی را زیر سوال برده؟ و... واضح است که مساله هیچیک از اینها نیست. خود نویسنده نیز هیچ یک از این مسائل را طرح و بررسی نمی‌کند. وقتی مطلب را می‌خوانید متوجه می‌شوید که این عنوان در واقع پوششی است برای توجیه ضرورت اعلام پشتیبانی از سازمانهای ناسیونالیستی کرد. عنوان این مبحث در حقیقت باید این می‌بود که "چرا باید از سازمانهای ناسیونالیستی کرد حمایت کرد؟". رفیق عبدالله در این مبحث دارد پاسخ انتقادات

رفیق منصور حکمت را به این موضعگیری سازشکارانه قطعنامه اول را می‌دهد، و برای اینکه اصولاً قادر به این کار باشد، ناگزیر شده است که ابتدا بحث طرف مقابل را تحریف کند و به نقد برقراری مناسبات با این سازمانها تنزل بدهد. او دو سه صفحه را در ضرورت برقراری مناسبات تفاهم آمیز با اتحادیه میهنی سیاه می‌کند بی آنکه وارد اصل موضوع شود و به ما نشان دهد که چرا برای برقراری این مناسبات نوشتن نامه رسمی ابراز همدردی و پشتیبانی ضرورت دارد. و تازه اگر چنین است (که نیست) چرا باید چنین قیمتی برای ایجاد تفاهم با سازمانهای بورژوائی کرد پرداخت؟ این کدام امکانات غیر قابل صرف نظر کردن و کدام مصالح عالی تشکیلاتی است که این خاصه خرجی از جیب طبقه کارگر را ضروری می‌کند؟

رفیق عبدالله در اثبات ضرورت برقراری ارتباط با احزاب بورژوائی کرد از جمله چنین استلال می‌کند که "اساس سیاست ما در قبال تحولات داخلی عراق یعنی کمک به شکل‌گیری و تقویت جریانات کمونیستی و کارگری، کمک به تقویت جریانات کارگری مستقل، بدون آن دچار بیشترین اصطکاک می‌شود." اما مساله اینست که نفس اعلام پشتیبانی از اتحادیه میهنی کردستان و دیگر نیروهای بورژوائی کرد یعنی نقض عملی سیاست طبقه کارگر و سیاست تقویت جریانات کمونیستی و کارگری در تحولات اخیر. رفیق عبدالله برای جلوگیری از اصطکاک، سیاست کمونیستی را درجا متوقف کرده است.

برای اینکه موضوع روشن‌تر شود فرض کنید قطعنامه پیشنهادی رفیق عبدالله تصویب میشد و دفتر سیاسی طی نامه رسمی به اتحادیه میهنی و قیاده موقت و غیره از این نیروها اعلام حمایت و همدردی می‌کرد. اکنون همه می‌دانیم که این نیروها چه بلایی بر سر شوراهای کارگری و حرکت مستقل کارگران در شهر سلیمانیه و کرکوک و اربیل آوردند. آیا با اعلام حمایت حزب کمونیست از این احزاب، بخصوص با توجه به نفوذ و محبوبیت ما در میان کارگران و زحمتکشان کردستان عراق، ما سلاح کاربری بدست بورژوازی کرد برای توهم پراکنی به نفع خود و مقابله با جنبش شورائی نداده بودیم؟ آیا اتحادیه میهنی در اعلام "شورا پورا مالیده" از رادیویش نامه حمایت آمیز ما راهم با صدای بلند نمی‌خواند و آنرا دلیلی بر مشروعیت و حقانیت اقدامات ضد کارگری خود قلمداد نمی‌نمود؟ آیا آنموقع حتی عقب مانده‌ترین کارگران این عذر بدتر از گناه را از رفیق عبدالله می‌پذیرفتند که منظور ما "کسب امکانات" و "یافتن دوستانی در میان دولتمردان و کار بدستان آینده بوده است" و نه تقویت بورژوازی درمقابل شما؟ رفیق عبدالله اظهار خوشحالی می‌کند که کمیته رهبری کومه‌له سیاست او را در پیش گرفته است. اگر واقعا اینطور باشد حزب ما نیز از تف و لعنتی که امروز کارگران کردستان نثار اتحادیه میهنی و جبهه "بره" می‌کنند بی نصیب نمانده است.

البته رفیق عبدالله معتقد است که "به نیروهای اپوزیسیون کرد، تا جائیکه در مقابل رژیم عراق و سرکوب وی قرار گرفته‌اند، باید ملایم‌تر برخورد کرد و نوک تیز حمله را نه روی آنها بلکه روی رژیم عراق قرار داد... بر عکس به نسبتی که آنها در مقابل حرکت کارگران و زحمتکشان، در مقابل ابتکارات توده‌ای و جریانات رادیکال و سوسیالیستی قرار می‌گیرند، باید نوک تیز حمله را متوجه آنها کرد." بنابراین ممکن است گفته شود که اعلام همدردی و پشتیبانی متعلق بدوره برخورد ملایم بوده است، زمانیکه جبهه بورژوازی کرد در مقابل شوراهای ایستاد باید با نوک تیز حمله بسراغشان رفت. اما مشکل اینجاست که بورژوازی این بازی با نوک حمله را قبول ندارد. اولاً همیشه نوک تیز حمله‌اش را بطرف کارگران نشانه رفته است. مثلاً در همین دوره‌ای که ما مشغول برخورد ملایم به او بودیم، در صف امپریالیسم و جنگ و هژمونی طلبانه او و در برابر طبقه کارگر جهانی ایستاده بود. ثانیاً از برخورد ملایم ما سوء استفاده می‌کند و آنرا بر علیه کارگران بکار می‌گیرد و باین ترتیب وقتی نوبت به نوک تیز حمله ما می‌رسد، آنرا کند می‌کند و بی اثر می‌سازد. ثالثاً تعیین نسبت مقابله او با کارگران" کار مشکلی است. مثلاً رفیق عبدالله حتی بعد از شکست خیزش توده‌ای و فاجعه آوارگی مردم کرد که امروز "به یمن رفقائی که از کردستان آمده‌اند" می‌دانیم بورژوازی کرد چه نقش ارتجاعی و کثیفی در ایجاد این مصائب داشته، هنوز معتقد نیست که این نسبت به حد کافی رسیده باشد وگرنه در قطعنامه دوم خود دربند مربوط به نقد ناسیونالیسم کرد هشدار نمی‌داد که این نقد "نباید موجب برداشتن نک تیز حمله از

روی رژیم عراق و نیز از روی سیاست امپریالیستی شود و یا آنرا کم‌رنگ کند. اما از سوی دیگر کارگران و فعالین جنبش شوراها که می‌نویسند "کاش می‌شد به این آقایان بورژواهای ناسیونالیست ورشکسته، به این خوکهای کثیف و بی غیرت گفت که بی زحمت راهتان را بگیرید و زحمتتان را از سر این مردم کم کنید و بگذارید خودشان تصمیم بگیرند" (به نقل از جزوه یک فعال جنبش شوراها از کردستان عراق سخن می‌گوید) ظاهراً متوجه نیستند که نسبت تقابل بورژوازی با آنها هنوز بحد کافی نرسیده و نباید با این شدت نوک تیز حمله‌شان را روی بورژوازی خودی بگذارند.

فرمول "نقد بورژوازی کرد به نسبت تقابلش با کارگران" ممکن است به کار تنظیم مناسبات تشکیلاتی بیاید، اما در مبارزه طبقاتی دردی از کسی دوا نمی‌کند.

### شکست خیزش توده‌ای و سرزنش بورژوازی اپوزیسیون

موضع‌گیری راست و سازشکارانه قطعنامه اول نسبت به بورژوازی کرد، بعد از شکست خیزش توده‌ای، به سرزنش و نقد احزاب ناسیونالیستی در سند دوم تبدیل می‌شود. در قطعنامه دوم اعلام می‌شود که: "این رهبری سنتی (احزاب ناسیونالیستی) از مدتها پیش در تلاش بند و بست با امپریالیسم بود و در تحولات اخیر نیز بدنبال آن بود که در نظم نوین جهانی آمریکا جایی برای خویش پیدا کند."

کارگران حق دارند از رفیق عبدالله سؤال کنند که چرا اینرا حالا می‌گوئید؟ چرا در قطعنامه اول شما هیچ اشاره‌ای به بند و بست که از مدتها پیش در جریان بوده است وجود ندارد؟

پاسخ رفیق عبدالله باین سوال تنها می‌تواند این باشد که "شکست خیزش توده‌ای" باعث این تغییر روش او نسبت به بورژوازی کرد شده است. چون در فاصله بین قطعنامه اول و دوم بجز این، تغییر دیگری در سیر تحولات رخ نداده است. اگر خیزش توده‌ای به نتیجه می‌رسید همانطور که رفیق عبدالله در دفاعش از بند کذائی پشتیبانی و همدردی با اپوزیسیون کرد خاطر نشان می‌کند "ما بلافاصله این سازمانها را در قالب مقامات و کاربدستان کردستان عراق می‌دیدیم" و در اینصورت بنظر رفیق افشای موضع‌گیری امپریالیستی بورژوازی کرد نیز با مصالح تشکیلاتی ما مغایرت داشت و ضرورتی پیدا نمی‌کرد.

رفیق عبدالله در ادامه جملات فوق می‌نویسد "در جریان جنبش اخیر نیز این رهبری سنتی نشان داد که نه قادر و نه مایل است که به توده‌های مردم و به مبارزه و بسیج آنها اتکا کند، بلکه برعکس به نوبه خود شرایط این را که ملت کرد قربانی توطئه‌گری‌های امپریالیستی قرار بگیرد تسهیل کرد. بطور کلی ناسیونالیسم کرد در دوره اخیر مظاهر رادیکال خود را هر چه بیشتر از دست داده است و جدائی هرچه بیشتری با منافع واقعی توده‌های زحمتکش ملت کرد پیدا نموده است. رویدادهای اخیر این واقعیات را، متأسفانه بقیمت رنج و محنت عظیم توده‌های میلیونی مردم کرد در عراق، نشان داده است."

اما برای درک این واقعیات نیازی به پرداختن این قیمت نبود. مدتها قبل از شکست و حتی آغاز جنبش کردستان، ناسیونالیسم کرد با قرار گرفتن در صف امپریالیسم نشان داد که از مظاهر رادیکال بطور کلی خالی شده است. این واقعیت را از رنج و محنت عظیم توده‌های عرب در جریان جنگ خلیج هم می‌شد فهمید. توده‌های عرب نیز قربانی سیاستهای امپریالیستی شدند و ناسیونالیسم کرد این شرایط را نیز تسهیل کرد.

این واقعیات در نقد رفیق عبدالله به ناسیونالیسم کرد، جایی ندارد. برخورد رفیق عبدالله به ناسیونالیسم کرد از چهارچوب رابطه آن با ملت کرد فراتر نمی‌رود. بزعم او بورژوازی خودی را باید در چهارچوب ملت خودی ارزیابی

کرد. یا این بورژوازی دارد علیه دولت مرکزی و برای حق تعیین سرنوشت می‌جنگد و ازینرو مستحق برخورد ملایم و دریافت پیام همبستگی است، یا از منافع توده‌های زحمتکش کرد فاصله گرفته که باید، تازه آنهم بعد از سنجش نسبت تقابل‌اش با زحمتکشان، مورد انتقاد قرار بگیرد. و البته در همه حال باید مواظب بود که زیر نوک تیز حمله ما قرار نگیرد. در همه حال مساله ما نه پیشبرد مبارزه طبقاتی با این بورژوازی بلکه "تنظیم مناسبات" با آنست.

این نقد کارگری از بورژوازی کرد نیست، نقد ناسیونالیستی آنست. لابد رفیق عبدالله باز اعتراض می‌کند که من از نقد سوسیالیستی صحبت کرده‌ام. من گفته‌ام که لازمست:

"همچنین نقدی سوسیالیستی بر روی ناسیونالیسم کرد و استراتژی و افق سیاسی آن گذاشته شود. این افق سیاسی از یک طرف عبارت از سیاست وابسته کردن سرنوشت مردم کردستان و جنبش کرد به مصالح امپریالیستی است و از طرف دیگر بمعنای عدم اتکا آن به مردم و به ابتکارات مستقیم آنها، بلکه برخورد به توده‌ها بعنوان سیاهی لشکر، برگی برای معامله و یا ابزار تبلیغاتی است و در یک کلام با مصالح حقیقی توده‌های زحمتکش ناهمخوان است.

در عین حال باید توجه داشت که نقد ناسیونالیسم کرد نباید موجب برداشتن نوک تیز حمله از روی رژیم عراق و نیز از روی سیاست امپریالیستی شود و یا آنرا کم رنگ کند."

ابتدا باید گفت این وسواس بدر بردن ناسیونالیسم از زیر تیغ حمله کارگران دیگر تردیدی در این باقی نمی‌گذارد که اصل مساله نه ملاحظات دیپلماتیک و عملی - تشکیلاتی است و نه نسبت مقابله سازمانهای اپوزیسیون با کارگران. اگر واقعا معضل ملاحظات دیپلماتیک بود، همین وسواس باید در مورد رژیم عراق نیز بخرج داده می‌شد. و اگر مشکل این بود که اتحادیه میهنی به اندازه کافی مقابل کارگران قرار نگرفته که دیگر معلوم نیست چه جنایتی بدتر از فروختن آنها به مصالح امپریالیستی باید مرتکب شود تا ما بالاخره نسبت مقابله را کافی بدانیم. خیر، مساله اینها نیست. مساله این است که در هر حال اتحادیه میهنی و شرکا هرچه کنند و هر موضعی بگیرند بالاخره رهبران جنبش ملی کردستان اند، "از خودمان اند"، و با سازمانهای مشابه "غیر خودی" که آنها هم جنبش مردم خود را به مصالح امپریالیستی فروخته اند، حتی قابل قیاس هم نیستند. نفس مقایسه آنها با مجاهدین افغان و یا کنترا و اونیتا کفر تلقی می‌شود. ناسیونالیسم کرد را هیچوقت زیر تیغ تیز حمله نمی‌شود قرار داد، همانطور که کارد هیچوقت دسته خودش را نمی‌برد.

اما گذشته از این نکته، این شیوه انتقاد از ناسیونالیسم فقط در اسم با انتقاد سوسیالیستی مشابه است. نقد سوسیالیستی به ناسیونالیسم کرد نمی‌تواند در چهارچوب جنبش کرد و مصالح توده‌های ملت کرد محدود بماند. این انتقاد از سترونی و ناتوانی ناسیونالیسم در درون جنبش ملی است. شکوه ناسیونالیسم چپ، که معتقدست باید به توده‌ها اتکا کرد و وارد بند و بستهای امپریالیستی نشد، از ناسیونالیسم راست و سر سپرده به امپریالیسم است. بهمین دلیل است که این نقد تنها موقعی می‌تواند خود را ابراز کند که ناسیونالیسم راست بودن خود را (عدم اتکا به توده‌ها و غیره) در درون جنبش خودش نشان داده باشد. حتی وارد شدن این ناسیونالیسم در جبهه ارتجاع و بند و بست با امپریالیسم باید در درون جنبش ملی تاثیرات منفی‌اش قابل مشاهده باشد تا بتوان علیه‌اش صحبت کرد. جنبش توده‌ای در کردستان عراق پا گرفته و شکست خورده است و در نتیجه حالا می‌شود از ناسیونالیسم انتقاد کرد. حالا می‌شود ناگهان بیاد آورد که ناسیونالیسم کرد با امپریالیسم بند و بست کرده بوده است.

این بهیچوجه غیر ممکن نبود که بند و بست ناسیونالیسم کرد با امپریالیسم به نتیجه می‌رسید و ناسیونالیسم کرد به قدرت رانده می‌شد و یا آنطور که خود رفیق عبدالله درنوشته‌اش محتمل می‌داند، به نوعی خود

مختاری می‌رسید. در این صورت نه آمریکا به امر کرد خیانت کرده بود، و نه ناسیونالیسم کرد در اتکایش به امپریالیسم مرتکب اشتباه محاسبه شده بود، و نه زحمتکشان کردستان این مصائب عظیم را متحمل شده بودند. جنبش پیروز شده بود، اما بدون شک این "پیروزی" سرنوشت مردم کرد را بمراتب بیش از اکنون که جنبش شکست خورده است به مصالح امپریالیستی آمریکا گره می‌زد.

با اینهمه در این حالت، یعنی احتمال بقدرت رسیدن ناسیونالیسم کرد که یکی از پیش فرضهای قطعنامه اول و بویژه، طبق استدلال خود رفیق عبدالله در نوشته "تخطئه انقلاب..."، یکی از دلایل ضرورت ارسال پیام پشتیبانی برای این سازمانهاست، از انتقادات رفیق عبدالله به ناسیونالیسم هیچ چیز باقی نمی‌ماند، و اصولاً علتی برای ابراز پیدا نمی‌کرد. در این شرایط همان قطعنامه اول کافی بود و دیگر نیازی به صدور قطعنامه دوم و افشای بند و بست اپوزیسیون کرد با امپریالیسم وجود نداشت. در اینجا نیز، همانطور که بارها تاریخ نشان داده است، جنبش ناسیونالیستی با پیروزی اش مرز بین چپ و راست در درون خود را از میان برمی‌داشت.

اما انتقاد سوسیالیستی از ناسیونالیسم کرد، بر نقد و افشای تقابل آن با منافع طبقاتی کارگران در کل تحولات خلیج مبتنی است. اساس انتقاد کارگران، کرد و غیر کرد، به سازمانهای ناسیونالیستی کرد این است که این سازمانها در تحولات خلیج در صف ارتجاع جهانی قرار گرفتند. این انتقاد با سرنوشت جنبش توده‌ای در کردستان و عملکرد ناسیونالیسم در این جنبش تیز و کند نمی‌شود و برای افشای بورژوازی کرد منتظر نتیجه این جنبش نمی‌نشینند. یک جزء لازم این انتقاد افشای خود این شیوه برخورد ناسیونالیسم چپ نیز هست. قطعنامه‌های رفیق عبدالله مهتدی باین نقد سوسیالیستی حتی نزدیک هم نمیشود. فقط نامی از نقد سوسیالیستی ناسیونالیسم کرد برده شده تا تحت آن انتقادات ناسیونالیسم چپ به ناتوانی‌های ناسیونالیسم رسمی فرموله و بیان گردد. قطعنامه‌های رفیق عبدالله نه بیانگر نقد سوسیالیستی به ناسیونالیسم، بلکه خود یکی از موضوعات مورد این انتقادند.

بورژوازی کرد، از آغاز بحران خلیج تا به شکست کشیده شدن جنبش توده‌ای در کردستان، سیر حرکت منسجمی داشت: از کاخ سقید آغاز کرد و به حفظ نظم در شهرهای کردستان کنار نیروهای انتظامی صدام ختم نمود. در این میان ناسیونالیسم چپ نیز که از اعلام همبستگی با نیروهای اپوزیسیون بورژوائی شروع کرد و از نقد ناتوانی آنها در جنبش ملی جلوتر نرفت، کارنامه درخشان تری نداشت. نقد کارگری از ناسیونالیسم در تحولات اخیر باید کل این سیر حرکت ناسیونالیسم چپ و راست را در آن واحد زیر نوک تیز حمله خود قرار دهد.

## حکمت سیاسی فغان از توطئه‌های خیالی دفتر سیاسی

نشته "تخطئه انقلاب..." مشحون است از برچسب‌زنی‌ها و اتهامات غیر سیاسی به دفتر سیاسی و رفیق منصور حکمت. نویسنده براحتی و با یک گردش قلم از پاپوش دوزی و پرونده سازی تا عوام فریبی و فضا سازی برای تصفیه حسابهای تشکیلاتی و غیره را به منصور حکمت و دفتر سیاسی نسبت می‌دهد و حتی ذره‌ای هم احساس بی‌پرنسیبی و عذاب وجدان نمی‌کند. برای من شخصا این جنبه نوشته رفیق عبدالله درد آور بود. من در دور قبل مباحثات از نزدیک شاهد بودم که چطور رفیق در برابر لجن پراکنی‌های مشابهی از سوی جناح راست ناسیونالیستی می‌ایستاد و از رفیق منصور حکمت دفاع می‌کرد. در آنموقع حتی تصور اینکه روزی همین اتهامات و برچسب‌زنیها از زبان رفیق عبدالله خارج شود در ذهن کسی نمی‌گنجید. ظاهراً این گفته درست است که سیاست پدر و مادر ندارد.

متأسفانه امروز شاهد نزول بحث‌های رفیق تا سطح عقب مانده ترین افراد مخالف دفتر سیاسی در حزب هستیم. افرادی که دوره قبل مباحثات تا کنون در حزب می‌چرخند و چون دون کیشوت از حمله به شیخ توطئه تصفیه و



اخراج احساس قدرت و مجاهدت می‌کنند. این مجاهدین امروز نماینده و سخنگوی خود را پیدا کرده‌اند. عبدالله مهتدی برجسب‌ها و اتهاماتی را بطرف منصور حکمت پرتاب می‌کند که مشغولیت دیرینه اینها بوده است. رفیق عبدالله شاید سیاسی‌تر از آنست که متوجه این مشابهت نشده باشد. و اصولاً اگر متوجه نبود شاید اصلاً چنین لحنی در حمله به دفتر سیاسی بکار نمی‌برد و انتقادات رفیق منصور را به توطئه تصفیه تشکیلاتی منصوب نمی‌کرد. به نظر من رفیق عبدالله نه واقعا به اتهاماتی که وارد کرده معتقد است و نه از سر عصبانیت و رنجش دست باین کار زده است. فریاد تظلم خواهانه رفیق عبدالله از دست پرونده سازیه‌ها و پاپوش دوزی‌های دفتر سیاسی یک موضع‌گیری سیاسی درون تشکیلاتی از جانب اوست. موضعی که هدف آنرا گردآوری نیرو در برابر منصور حکمت و دفتر سیاسی تشکیل می‌دهد. این در واقع پیام همبستگی رفیق عبدالله به ناسیونالیسم راست، در درون تشکیلات است.

۲۶ اوت ۹۱